

## بمناسبت سالروز شهادت رفیق اکرم یاری

اصل اساسی زندگی یک فرد ظاهر حفظ بقای مادی تادم مرگ پنداشته میشود، ولی وضع زندگی، یعنی اجتماعی بودن آن، حفظ بقای مادی فردی را بصورت یک تضاد در می آورد: از یکسو بقای مادی اساس زنده بودن است، ولی از سوی دیگر خودگذری در برابر منافع طبقه، ایجاد ضروری رشد فردی و نمو تکامل جامعه انسانی است. بقای فرد عامل سکون و پسیف و از خودگذری در برابر طبقه عامل متحرک و اکتیف است.

برای آنکه فرد بهتر زیست نماید باید از خود بگذرد، زیرا فقط در پرتو از خودگذری در برابر منافع طبقه است که اساس فرد بهتر میتواند بقای خود را حفظ نماید، خود را سرانجام بازسازی کند، رشد دهد و جهان را دگرگون سازد. اکرم یاری

هفتم قوس مصادف است با روز شهادت رفیق اکرم یاری پیشوا و بنیانگذار جنبش مائویستی افغانستان. 7 ام قوس در حال حاضر نزد طبقه کارگر و خلق های زحمتکش افغانستان یک روز ناملموس است. اما پاپای رشد و گسترش جنبش مائویستی جهان در کل و جنبش مائویستی کشور بطور اخص این وضع تغییر میکند. زیرا طبقه کارگر به انقلاب رومی آورد، خلق آگاهی سیاسی پیدا میکند و انسان زحمتکش پی میبرد که مائویست ها و پیشگامان جنبش دموکراتیک کشور تغییر جهان کنونی چه خونبهای گرانی را پرداخته اند. ما یقین داریم که روزی فرا خواهد رسید که طبقه کارگر افغانستان در بزرگداشت از روز جان باختن اولین رهبر و بنیانگذار جنبش رهائی بخش آنها درفش های سرخ را بر بلندی های هندوکش و بابابه اهتزاز در خواهند آورد.

اما چرا مائویست ها روز جان باختن رفیق اکرم یاری و دیگر جانباختگان و پیشگامان جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را بزرگ میدارند؟ آیا این روز بهانه ای است برای تبلیغات انقلابی؟ آری، یک قسمت این حرف کاملاً درست است. اما بزرگداشت این روز نزد مائویست های کشور جنبه های گوناگون دارد که عمده ترین آن معرفی و پشتیبانی از خط سیاسی - ایدئولوژیک رفیق اکرم یاری و تجدید تعهد به آنست. معنی سیاسی (عملی) این حرف چیست؟ معنی سیاسی این حرف در گام اول اینست که رفیق اکرم یاری یک کمونیست بود، او در یک خانواده متعصب و مسلمان مذهبی دیده بدنیا گشته بود ولی او یک آته ایست و بالاتر از آن یک کمونیست بود. او در ولسوالی جاغوری بدنیا آمده بود ولی به هیچ صورتی لوکالیست و "ستاره جاغوری" نبود. او در دامن ملیت هزاره تولد گرفته بود ولی هیچ زمانی هزاره نبود. او یک خانزاده بود ولی به تعلقات خانوادگی و خاستگاه طبقاتی اش پشت پازده و تا آخرین رمق حیاتش مخالف آن باقی ماند. او از اهالی افغانستان و زبان مادری اش فارسی - دری بود ولی او هیچ زمانی مدافع این یا آن زبان نبوده و یک انترناسیونالیست و یک مارکسیست - لنینیست - مائویست (مائوتسه دون اندیشه در آن روزها) بود و در راه و از گونی جهان کنونی مبارزه میکرد.

رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری علیه جهانی مبارزه میکردند که ما امروز می بینیم در آن در حدود 500 شرکت بزرگ امپریالیستی صاحب تمام ثروتهای جهان بوده و بیشتر از یک ششم اهالی کره ارض در فقر کامل، بیکاری، مریضی و یا عایدات کمتر از یک دالر در روز زندگی میکنند. دوسوم اهالی کره زمین بانان بخور و نمیر در خانه های حلبی و یا خانه های مشابه به سرپناه های قرون وسطی بسر میبرند.

چهارپنجم اهالی کره زمین به شفاخانه، داکتر، آب آشامیدنی و وسایط انتقال میکائیکی مریض به شفاخانه دسترسی ندارند. جهانی که در آن هر روز 8 نوع حیات بخاطر سر ازیر کردن سود و سود مضاعف به جیب این شرکتها برای ابداز روی زمین محومیشوند. جهانی که در آن هر سال دو صد و پنجاه میلیون انسان عایدات شان را از طریق کشاورزی، ماهیگیری و مالداری از دست میدهند، زیرا این شرکتهای بزرگ امپریالیستی با جنگ- جنگی که همین حالا از جنوب شرق آسیا تا غرب افریقا از کنگو در افریقای مرکزی تا اوکراین در قلب اروپا شعله و راست- تولید گاز کاربن دای اکساید، خالی ساختن دریا از حیات و جستجو برای نفت، الماس و طلا، نظم حیات طبیعی موجودات حیه را برهم زده و میزند. اولین اهمیت سیاسی- ایدئولوژیک رفیق یاری اکرم یاری و رفیق صادق یاری و دیگر شعله ای هادراین بودند که آنها میخواستند این جهان را واژگون بسازند. و بجای آن جهانی را به وجود بیآورند که در آن داراوندان، زور دار و کمزور، ثروتمند و فقیر وجود نداشته باشند.

از جانب دیگر مادر این روزبه معرفی نقش عظیم تاریخی رفیق اکرم یاری، رفیق صادق یاری و سایر پیشگامان جنبش مائویستی کشوری پردازیم. خلق افغانستان در طول تاریخ سلحشور، نبرد آزما و ضدستم و اشغالگری بوده و هستند. اما سلحشوری، نبرد آزما، فداکاری و قهرمانی و پهلوانی و عیاری نتوانسته اند درد های مردم این سرزمین را مداوا سازند. شمشیر زنی و پهلوانی و عیاری به تنهایی نمیتوانند خلق را از بند استعمار وستم رهائی بخشند. چیزی که انسان را راه و مغز او را با محتوای درخور آزاد بودن پر میسازد ایدئولوژی رهائی بخش است. ایدئولوژی ای که وقتی به سیاست ترجمه شود جهان کنونی یعنی جهان معکوس را واژگون سازد و وسیعترین نیروهای مولده تحت دیکتاتوری رابه نیروی عامل دیکتاتوری مبدل نماید. تاریخ افغانستان قبل از به وجود آمدن سازمان جوانان مترقی نیز آزادیخواهان، دموکرات های مسلمان، عیاران شمشیر زنان، جوانمردان و شوالیه ها و کاکه بچه هایی را میشناسد که با امپراطوری عباسی ها، مغول ها و انگلیس ها رزمیده اند، اما بنابه نداشتن چنین ایدئولوژی ای نتوانسته اند برای شان جایگاهی بالاتر از عیار و جوانمرد، کاکه و شمشیر زن در تاریخ کسب نمایند. مقاطع زمانی قبل از "دموکراسی تاجدار" تاریخ این سرزمین احزاب و دسته های رمی شناسد که با معیارهای سنتی و مذهبی به وجود آمده کوشیده اند که با آنها شکل ایجاد کنند و نظام سیاسی- اقتصادی حاکم را واژگون سازند. ویش زلمیان، حزب خلق، حزب وطن و... غیره از این قماش بودند. رهبران و پیشگامان این دسته ها علیه حکام نظام حاکم بمبارزه دست میزدند، آنها تصور میکردند که این فقط نادرخان و برادران اند که "بد" میباشد و امان الله خان "خوب" بود. بدی و نیکی رژیم های فئودالی نزد اینها مربوط به شخصیت حکام و سران آنها بودند به "خوبی" و "بدی" مناسبات تولیدی، شیوه تولید و تاثیرات استعمار و امپریالیزم بر نظام سیاسی- اقتصادی کشور و جهان. تا هنوز هم حتی روشنفکران به اصطلاح چپ امان الله خان "خوب" را توصیف و نادرخان "بد" را مذمت میکنند و بدون آنکه بتوانند بگویند در کجای سلطنت امان الله خان استثمار دهاقین و رعایا کمتر از زمان نادرخان بود؟ اما سازمان جوانان مترقی تحت رهبری رفیق یاری به این مرحله هم از نظر فکری و تاریخی و هم از نظر ایدئولوژی و سیاسی بطور کامل پایان بخشید. او نشان داد که راه رهائی خلق افغانستان نمیتواند جدا از راه رهائی کل بشر است و استثمار باشد. او بر طبق آخرین دست

آوردهای مبارزه طبقاتی بشری یعنی مارکسیزم- لنینیسم- مائوئیسم سازمان ساخت و سازمان سازی بر مبنای معیارهای سنت و مذهب رابه ارتجاع گذاشت. رفیق یاری بابر داشت روشن از ایدئولوژی کمونیسم وارد مبارزه گردیده و در کوتاه ترین مدت بزرگترین جنبش سیاسی تاریخ افغانستان رابه وجود آورد که از نظر گستره سراسر کشور را در بر می گرفت. در یک کلام رفیق یاری جنبش انقلابی افغانستان را جهش کیفی داد و خصلت برگشت ناپذیری ماهیت آن را با جنبش شعله جاوید تضمین نمود.

حقیقت دیگر اینست که نه تنها زندگی رفیق یاری مبارزه بود بلکه مرگ او نیز با مبارزه همراه است. به همین دلیل مادر این روز هم چنین مبارزات رفیق یاری و همگامانش را علیه ایده هائیکه به دشمنان زحمتکش خدمت میکنند، بگفتگو میگیریم. رفیق یاری اپورتونیزم و رویونیسم را بمثابة دشمنانی که لباس دوست برتن دارند هم در داخل سازمان و هم در خارج از آن بزرگ آتشبار گرفت. در داخل سازمان جوانان مترقی دو نوع اپورتونیزم وجود داشت، یک نوع آن سنتریزم بود که بین رویونیسم خروشی و مائوئیسم فرق نمیگذاشت. این اپورتونیزم که بواسطه سمندر نمایندگی میشد از "اردوگاه جهانی سوسیالیسم" صحبت داشت و بعدها "سازمان وطنپرستان واقعی- ساوو" رابه وجود آورد. در کنار این اپورتونیزم در یک نوع دیگر اپورتونیزم وجود داشت که میکوشید انقلاب طلبی جریان دموکراتیک نوین افغانستان را در چارچوب خواستهای اکونومیستی محدود سازد. این اپورتونیزم به واسطه داکتر فیض احمد فیض رهبری میشد. این اپورتونیزم بنا به ترکیب خرده بورژوائی جریان به راحتی در داخل جریان شعله جاوید گسترش یافت. سرانجام داکتر فیض احمد از سازمان جوانان مترقی انشعاب کرد و جریان دموکراتیک نوین افغانستان را متلاشی ساخت، اوسپس کوشید با بدنام ساختن و بی حیثیت کردن این جریان انقلابی و رهبری کمونیستی آن، آنرا مدفون سازد. بطور مثال یک نمونه از این کارزار ضد کمونیستی و ضد انقلابی جعلکارانه و کاذبانه داکتر فیض را در مورد سازمان جوانان مترقی افغانستان در اینجا نقل میکنیم: "سازمان جوانان مترقی" (س-ج-م) جریان "شعله جاوید" را بانام اندیشه مائوتسه دون براه انداخت که به اثر فقدان جنبش مارکسیستی-لنینیستی در گذشته و نازل بودن سطح آگاهی روشنفکران از م-ل-ا در مدت کوتاهی سیلی از روشنفکران بطرف این جریان به اصطلاح پیروان اندیشه مائوتسه دون، ضد رویونیسم و خواستار انقلاب قهر آمیز، رو آوردند. اما "س-ج-م" با خط مشی ایدئولوژیک و سیاسی منحرفش به م-ل-ا برخورد ضد انقلابی نموده و صدمات جدی فراوانی بر پیکر انقلاب میهن ما وارد ساخت.

مانیز مشتاقانه و با حرارت "جریان دموکراتیک نوین" را قبول کرده بودیم. لیکن با گذشت زمان و بالا رفتن نسبی درک رفقا از اندیشه مائوتسه دون و مطالعه تجارب مبارزات کمونیست های کشورهای مختلف توانستیم به ماهیت اپورتونستی "س-ج-م" و جریان به رهبری پی بریم. رفقا به بررسی و بحث هاپرداخته و باغی تر ساختن شناخت خویش از "شعله جاوید" در زمینه ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، در سال 1351 بمبارزه ای رویاروی علیه "رهبران" و گردانندگان جریان "شعله جاوید" تصمیم گرفتند و علیرغم لجن پاشیها و سبک برخورد ضد کمونیستی "رهبران" باره نما قرار دادن اندیشه مائوتسه دون موفق شدند از اپورتونیزم "شعله جاوید" بریده و بین راه بورژوائی و راه پرولتاریایی حدفاصل ایجاد نمایند. (افغانستان & گروه انقلابی، 1352، ص. پیشگفتار) (به نقل از سندسالا

در امتداد خط سیاه- از رفقای سازمان کارگران افغانستان). چنانچه در این نقل و قول مشاهده میشود که گستره جریان شعله جاوید محصول استثمار و استبداد سیاه فئودالی و غارتگری امپریالیزم از یکطرف و گرمی شعله های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در سطح جهان و موضعگیری درست رفیق یاری از طرف دیگر نبوده بلکه "به اثر فقدان جنبش مارکسیستی-لنینیستی در گذشته و نازل بودن سطح آگاهی روشنفکران ازم-ل-ا" بوده است. او پیش میرود و با کذب و جعل واژه هارابهم می بافد و تمام ایدئولوژی سازمان جوانان مترقی و کار شعله جاوید را "انحرافی" و "ضدانقلابی" میخواند و ادعا میکند که سازمان جوانان مترقی و شعله جاوید "صدمات جدی فراوانی بر پیکر انقلاب میهن ما وارد" ساخته است. حالا اگر پاراگراف دوم تنها همین نقل و قول فیض احمد مرحوم را به دقت بخوانیم و با حقایق تاریخی مقایسه کنیم به روشنی می بینیم که بورژوازی افغانستان چه در دلی از "سازمان جوانان مترقی و رهبران رفیق اکرم یاری" را در نهادش حمل میکند. و اکنون جنبش انقلابی کشور میداند که فیض احمد مرحوم بود که رفت و آستان ارتجاع فئودالی (اتحادسه گانه) را بوسید، "جبهه مبارزین مجاهد" را ساخت و برای بازگشت ظاهر شاه یعنی نماینده سیاسی ارتجاع با تمام امکاناتش تلاش کرد و از این طریق "صدمات جدی فراوانی را بر پیکر انقلاب میهن ما وارد" کرد یا سازمان جوانان مترقی؟ جنبش انقلابی افغانستان و سر انجام تاریخ مبارزات ضدامپریالیزم و ضدارتجاع خلق اینسرزمین به این سوال پاسخ داده که آیا جنبش شعله جاوید از یک خط سیاسی-ایدئولوژیک انقلابی نمایندگی میکرد یا آستان بوسی اتحادسه گانه، ظاهر شاه طلبی و جمهوری اسلامی خواستن فیض احمد فقید؟ آیا "خمینی" را قهرمان خواندن و تمجید چاپلوسانه از اسلام و آنرا رهنمای بشر برای سیزده قرن توصیف کردن، مخالفت با انقلابی کبیر فرهنگی پرولتاریائی و تائید مشی رویزیونیستی تئوری "سه جهان" تینگ سیائوپینگ ضدانقلاب و ضد کمونیزم اندو "صدمات جدی فراوانی را بر پیکر انقلاب میهن ما وارد" میکنند یا تکاندان برج و باروی نظام ارتجاعی سلطنتی به واسطه شعله جاوید؟ به اینقسم آنانیکه طرز دید و موضعگیری سیاسی شان را از تاریخ استنباط میکنند و شرافت آنرا دارند که بطور ابرژکتیف به حقیقت ببینند و به آن گردن بگذارند می بینند که خط سیاسی - ایدئولوژیک داکتر فیض از اول نادرست، ضدانقلابی و اپورتونیستی بود و سر انجام با غلت خوردن هایش در بستر وقایع تاحدیک خط اپورتونیستی اولتر راست (شاه طلبی و طرفداری از جمهوری اسلامی) رسیده و با سقوط آزاد رو به پائین به یک جنبش واقعا خیانت ملی مبدل شد. چنانچه بعد از تجاوز امپریالیست های غربی بر افغانستان و جلسه ننگین بن مریدان مرحوم فیض احمد در کنار جنایتکاران، خائنین ملی، رهبران احزاب اسلامی و قاتلین هزاران شعله ای و مزدوران رسمی و غیر رسمی امپریالیستها در بن نشستند و معاهده میهنفروشی و خیانت ملی را یکجا امضا کردند. بطور خلاص: از متلاشی ساختن جنبش شعله جاوید گرفته تا براه انداختن کارزار ضد شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی، از اعزام میناجان به خانه امپریالیست ها گرفته تا همسوئی با خط حرکتی امپریالیزم و ارتجاع در راستای بدنام ساختن کمونیزم و تبلیغ جمهوری اسلامی، از کودتای چینی در بالا حصار گرفته تا کشتار مافیایی منتقدین داخل سازمان رهائی، از امضای معاهده ننگین بن گرفته تا نشان دادن خانم روشن در پارلمان پوشالی و امضای معاهده استراتژیژیک با امپریالیست ها، از مغازه با امپریالیست ها و بگفته خدا بیامرز داد نورانی "چاپی کردن لنگ های زلمی خلیل زاد" گرفته

تا خاک به چشم مردم افغانستان انداختن به واسطه دادنورانی و مکیاژ چهره متجاوزین استعمارگر امپریالیست در "روزگاران سیاه" او... غیره و غیره در کل درامای افتضاح آفرینی اندکه اپورتونیزم داکتر فیض در بطن تاریخ مردم اینسرزمین به نمایش گذاشته است. میراث ضدانقلابی این اپورتونیزم تاهنوز در ذهن برخی از فرصت طلبان باقی مانده و مابارهادیده ایم که اپورتونیزم هاورویزیونیستهای "ساما-ادامه دهندگان"، "سا" و دیگران آنها را با همان پادروا بودن تئوریک و نفرت انگیزی سیاسی- ایدئولوژیک شان علم کرده و میگویند که سازمان مترقی شعله ای هارابا برپاساختن تظاهرات افشاکرد! این چرندی اساس از نظر عملی (سیاسی) برطبق خاصیت اپورتونیزم از جنبش انقلابی میطلبد که خود را در حد پنهانکاری محدود ساخته و اگر هم کاری علنی ای انجام بدهد باید از طریق "پارلمان"، "انجو"، "نفوذ کردن در دستگاه ارتجاع" و غیره انجام بدهد و از عمل مستقیم انقلابی و لو تاحد تظاهرات دانشجویی به دلیل افشا نشدن خودداری ورزد! اما رفیق یاری به تئوری علمی تلفیق مبارزه علنی با مبارزه مخفی آشنا بود. او میدانست که مخفی کاری در عا م با علنی گری در تضاد قرار دارد و این تضاد از نظر سیاسی با هم متناظر اند و در یک نقطه معینی با هم تقاطع میکند. در ماحول این نقطه تقاطع ساحه ای موجود است که باید کوشش شود "علنی گری" و "مخفی کاری" در داخل آن تعادل یابد. بهمین لحاظ بود که رفیق یاری با تمام قوا مخفی کاری اصولی را رعایت میکرد و سازمان جوانان مترقی راحتی به عناصر متزلزل و بی ایمان مانند اسحق نگارگر، عین علی بنیاد، انجنیر عثمان و امثالهم که تاحد هبران مظاهرات پوهنتون معرفی شده بودند، افشا ن ساخته بود. فحاشی و ناسزا گوئی اینها در "پس منظر تاریخی..." نیز قسما از واقف شدن خودشان به کوچک بودن شان منشا میگیرد.

در کنار اپورتونیزم های داخلی (سنتریزم سمندر و اکونومیزم فیض احمد) رویزیونیست های خلق و پرچم وجود داشتند. اگر چند مبارزه علیه سمندر و فیض احمد باروش دیگر صورت میگرفت و با مبارزه علیه خلق و پرچم تفاوت داشت، اما در مجموع تمام طیف این مبارزه یک هدف داشت و آن عبارت بود از انقلاب کردن تحت رهنمود مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم و دفاع از منافع خلق کشور.

به اینقسم آنچه ما در روز جانیباختن رفیق یاری برای گفتن داریم از همه اولتر تا کیدور زیدن بر مبارزه علیه اپورتونیزم و رویزیونیزم از یکطرف و با داران امپریالیست آنها از طرف دیگر میباشد. زیرا همین مبارزه بود و هست که رفیق یاری را به پیشگام و اولین پیشوای جنبش مائویستی افغانستان مبدل میسازد. اهمیت این مسئله زمانی قابل رویت است که به ضرباتی که اپورتونیزم، آوانتوریزم و رویزیونیزم به جنبش انقلابی افغانستان وارد آورده اند دقت کنیم. و تنها به سرشت تسلیم طلبانه و خصلت تسلیم طلبی ساما، سازمان رهائی و آویزه آن "سا" توجه نکرده بلکه بستر ایدئولوژی و گهواره پرورش یکایک این افراد را مورد ارزیابی قرار دهیم. این آقایانی که هشت سال آگاز زبان شان جز فحش و قلم شان جز معرفی فعالین جنبش مائویستی افغانستان به امپریالیزم و ارتجاع را نمی شناخت، در کدام دبستان پرورش یافته اند؟ آیا ایدئولوژی آنها چیزی دیگر غیر از آوانتوریزم و کودتا- قیام بوده؟ آیا دبستانی که آنها در آن پرورش سیاسی دیده اند غیر از تشکلی که در خور آوانتوریزم و کودتا- قیام باشد بوده است؟ چه چیزی میتواند چنین عناصری را که حتی لمپنهای خلقی و پرچی بر آنها شرف دارند- به زباله دان تاریخ بیاندازند؟ سکوت بزرگوار مآبانه

و خودبزرگ بینی و خود شیفتگی یا مبارزه علمی و انقلابی و روشن ساختن حقایق علمی- تاریخی؟ از خود بپرسیم که اگر رفیق یاری در مقابل خلق و پرچم میگفت "وَادْخَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا!" و بزرگوارانه از سر "خطای" آنها میگذشت و سکوت میکرد، امروز سزاوارگرامیداشت ما را داشت؟ پاسخ ما منفی است. اگر رفیق یاری در مقابل رویونیوم خروشی سکوت میکرد و در مورد مزدوری و میهنفروشی خلق و پرچم چیزی نمیگفت، آنها بدون شک او را بقتل نمیرسانیدند. زیرا سکوت در مقابل نماینده طبقات ارتجاعی و عوامل امپریالیزم سیاست سازشکارانه است. این سیاست بابت تفاوت باقی ماندن در قبال تبلیغات سیاسی - ایدئولوژیک نمایندگان فکری دشمنان انقلاب و خلق سازش طبقات را عملی میسازد.

"مائویست های افغانستان" معتقداند که بدون تاکید بر مبارزه فعال سیاسی- ایدئولوژیک امکان پولاریزه شدن جنبش چپ کشور ممکن نیست و مادامی که قطب مارکسیزم- لنینیسم- مائویزم مرزهایش را از طریق مبارزه با اپورتونیزم، رویونیوم و هرزه گی فیس بوکی چپ افغانستان مشخص نسازد، هر نوع فعالیت ایدئولوژیک-سیاسی بشمول بزرگداشت روزجان باختن رفیق یاری فقط و فقط جلوه های انقلابی گری بحساب می رود.

**واژگون باد امپریالیزم سرمایداری به سردمداری امپریالیست های امریکائی!**

**روز بزرگداشت رفیق یاری را بروز تاکید بر مبارزه علیه اپورتونیزم و رویونیوم مبدل سازیم!**

**بدون مبارزه علیه انحرافات اپورتونیستی و رویونیستی هر حرفی از انقلاب زاید است.**

**مائویست های افغانستان**

7 قوس 1393

